

بررسی و تحلیل تعامل فکری سیاسی شیعه امامیه

با اشعاره در بغداد در دوره آلبویه

(سده‌های چهارم و پنجم هجری)

دکتر محمدعلی چلونگر / دکتر محمدرضا بارانی

استادیار دانشگاه اصفهان / استادیار جامعه المصطفی العالمیة قم

چکیده

بغداد در دوره آلبویه شاهد تعامل در مفهوم همگرایی و واگرایی (تقابل) امامیه با فرقه‌های مختلف از جمله اشعاره بود.

تعامل فکری سیاسی مطرح در این مقاله، در مباحث همکاری با سلطان جائز، تقيه، خروج علیه حاکم مسلمان، جنگ با مسلمانان و جهاد می‌باشد.

فرقه اشعاره در تعامل فکری سیاسی توانست جریان امور را به تدریج به سوی خود جذب کند. این تحول پیامدهایی داشت که مهم‌ترین آنها عبارت بود از: چالش فراروی فلسفه، رکود اجتهاد، پشتیبانی نظری از خلافت، چالش جدی عقلگرایان، غرور در جایگاه مذهبی و تضعیف حنابله. تفاوت امامیه و اشعاره در تعامل فکری سیاسی در مباحثی مثل دولت و حکومت، پیروی یا عدم پیروی از عقل و افتتاح یا انسداد باب اجتهاد است.

تقابل امامیه و اشعاره پیامدهایی همچون تضعیف آلبویه، اقتداریابی خلافت، زمینه‌سازی برای جایگزینی حنابله، همراه نمودن خلافت با اندیشه‌های اشعری به دنبال داشت.

کلیدواژه‌ها: تعامل، همگرایی، واگرایی، تقابل، آلبویه، بغداد، امامیه، اشعاره.

مقدمه

مطالعات فرقه‌شناختی از منظر تاریخی می‌تواند بسیاری از گره‌های کور و ناپیدای حوادث تاریخی را آشکار نماید؛ به ویژه آنکه عمدۀ حوادث و رویدادها، برخاسته از مسائل مرتبط با فرقه‌ها و اندیشه‌های فکری، سیاسی و مذهبی آنان است؛ از این‌رو شناخت هرچه بهتر و دقیق‌تر زوایای پنهان تاریخ اندیشه‌ها در بررسی‌های تاریخی و روابط افراد، گروه‌ها، حکومت‌ها و همچنین تحولات فکری آنان، اثر بسیار محوری و تعیین‌کننده‌ای دارد. با توجه به اهمیت این نگاه، مقاله حاضر در پی بررسی تعامل فکری و سیاسی امامیه و اشاعره است. بدیهی است در بررسی تاریخ و اندیشه هر فرقه‌ای، نیاز به بررسی مسائل جانبی و گاه بررسی مسائل مرتبط با فرقه‌های دیگر آن دوره یا حتی دوره‌های پیشین وجود دارد و از آن گریزی نیست. که در برخی موارد بسیار ضروری و بالارزش خواهد بود.

در قرن چهارم، موقعیت سیاسی شیعه با تشکیل حکومت‌های شیعی فاطمیان، حمدانیان و آل بویه در مصر، شام و بغداد تقویت شد. مهم‌ترین حکومت شیعی در این دوره آل بویه بود که با تسلط بر برخی سرزمین‌های اسلامی در عراق و جبال مانند ری، قم، اصفهان، شیراز، کرمان و بغداد، جایگاه سیاسی بسیار مهمی در تاریخ اسلام به دست آوردند و به ویژه با تصرف بغداد به عنوان مرکز خلافت و نفوذ زیاد یک خاندان شیعی بر خلافت و خلیفه عباسی و از دیگر سو به خدمت گرفتن عالمان شیعی و همکاری آنان با این خاندان و همچنین به وقوع پیوستن حوادث بسیار مهم و اثربخش توسط آنان یا در دوره آنان، در تاریخ اسلام موقعیت ممتازی به دست آوردند.

در آن دوران، برخی از حوادث و رخدادها از اندیشه‌ها و افکار فرقه‌های موجود در بغداد به وقوع پیوست؛ زیرا در بغداد آن روز، فرقه‌های مهمی در برابر یکدیگر صفات آرایی کرده بودند که از مهم‌ترین آنان امامیه و اشاعره بودند. با توجه به ضرورت و اهمیت تعامل در مفهوم همگرایی و واگرایی دو فرقه امامیه و اشاعره، این مقاله در صدد بررسی تعامل فکری سیاسی این دو فرقه در عصر مورد بحث است.

تعامل فکری سیاسی

در اینجا به بررسی رفتارهایی پرداخته می‌شود که به طور مستقیم یا غیر مستقیم خاستگاه فکری سیاسی داشته‌اند و به تعبیری، اندیشه‌های سیاسی و رفتارهای سیاسی بین اشاعره و امامیه مورد پژوهش قرار می‌گیرد؛ زیرا بهترین شاهد بر تعامل فکری سیاسی آنان خواهد بود. همکاری با سلطان جائز، تقیه، خروج عليه حاکم مسلمان، جنگ با مسلمانان، جهاد و مانند آنها از مسائل مهم این بحث است که در ادامه مورد توجه قرار می‌گیرد.

همکاری با سلطان جائز

اشاعره پیرو اهل سنت و حدیث بودند که طبیعتاً نگاهی متفاوت با امامیه نسبت به خلافت و خلفای عباسی داشتند؛ بدین روی شاید مقایسه دیدگاه‌های آنان نتواند واقعیت را آن طور که بایسته است، بنمایاند؛ زیرا دیدگاه آنان برگرفته از شرایط موجود بوده است، اما به دلیل اینکه می‌توان از یک سو همین مسئله را

درباره امامیه نیز مطرح کرد و از طرف دیگر چاره‌ای جز این نیست، ضرورت بررسی اندیشه‌های آنان آشکار می‌شود.

اشعری بر این باور بود که در هر حال، مسلمان باید فرمانبردار حاکمان مسلمان باشد؛ حتی اگر آنان از دیانت و استقامت در راه دین بیرون روند، خروج و قیام علیه آنان با سلاح و شمشیر روانیست و مسلمان باید از ورود در این گونه فتنه‌ها پرهیز کند (اشعری، ۱۳۹۷ ق. ج ۱، ص ۳۱)؛ و بر مسلمان است که از هر دعوت‌کننده به سوی بدعت و اهل هوی دوری و پرهیز کند (همان، ص ۳۳). این سفارش‌ها از سوی «اشعری» دلالت بر جایگاه حاکمان نزد آنان دارد؛ زیرا اهل سنت حاکم و خلیفه را فردی برگزیده از سوی مردم و صحابه و بزرگان دین می‌دانند که شائیت دنیوی دارد و تنها برای اداره امور جامعه برگزیده شده است و حفظ کیان اسلام به وجود یک امیر و حاکم، بستگی دارد؛ بنابراین قیام علیه چنین فردی، تضعیف حکومت اسلامی است.

شاهد دیگر، گفتار فردی است که در صدد توجیه اشتباه و خطای حاکمان و خلفاست. ابوالخیر احمد بن اسماعیل قزوینی شافعی در نظامیه بغداد به وعظ می‌پرداخت و به اصول فکری اشاعره باور داشت. در روز عاشورا به او گفتند: یزید بن معاویه را لعن کن! گفت: او امام و مجتهد بود و در اجتهاد خود اشتباه کرده است. مردم با آجر به سوی او حمله برداشت؛ از این رو پنهان شد و به قزوین کوچ نمود (ابن‌کثیر، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۳، ص ۹). این حادثه از تقابل بین پیروان مكتب اشعری و شیعیان حکایت دارد و همچنین تعصب ابوالخیر و مكتب او را می‌رساند که با استناد به اجتهاد، هر خطاکاری را از پیامدهای رفتاری دور می‌دانند.

اندیشمندان مسلمان بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی با سیاستمداران همکاری یا تقابل داشته‌اند و همه آنان با شیوه یکسان با حاکمان برخورد نمی‌کرده‌اند، بلکه هر فرد با توجه به دیدگاه خود، چگونگی تعامل با حاکمان را پی‌ریزی می‌کرده است. اشاعره مانند امامیه دارای دوره حضور امام و یا عدم حضور را نداشته‌اند، گرچه رفتار سیاسی اجتماعی بنیانگذار مکتب آنان، دارای جایگاه ویژه خود بوده است؛ از این رو شاید درست باشد که اندیشه و رفتاری تقریباً یکسان مورد انتظار باشد، اما امامیه در دو دوره کاملاً متفاوت، دوره حضور امام و دوره غیبت را تجربه کردند و عالمان آنان در دوره غیبت تصمیم‌گیرنده بودند، اما اشاعره در این موقعیت قرار نگرفتند و برای آنان قبل و پس از حاکمیت آلبویه تفاوتی نداشت؛ اما برای امامیه همزمان با روی کار آمدن آل بویه، دوره غیبت امامان شیعه امامی آغاز شد و فرصتی نو فراروی شیعیان به وجود آمد تا از راه همکاری با آل بویه به تقویت شیعه بپردازنند.

به نظر می‌رسد در این زمینه تفاوتی میان اشاعره و امامیه وجود داشته باشد؛ زیرا اساس تفکر امامیه پیش از دوره آل بویه، بر عدم همراهی با حاکمیت و خلافت بود و حاکمان اموی و عباسی را غیرمشروع می‌پنداشتند و همکاری شیعیان با دربار را مگر در شرایط خاص روانمی‌دانستند؛ با این حال تفاوت دیدگاه و عملکرد امامیه، در زمینه همکاری با آل بویه و دیگر حکومت‌ها آشکار می‌گردد؛ و آل بویه نیز به همکاری عالمان و مردمان پیرو مذهب امامیه، نیاز بسیاری داشتند و به همین روی، دانشمندان امامی نزد آل بویه جایگاه بالای داشتند؛ اما در هر صورت، نگاه مصلحتی به این تعامل در دو سوی جریان، بین

امامیه و آل بویه سبب شد همه سخنان و موضع‌گیری‌های عالمان امامی پذیرفته نشد و گاه با آنان برخورد شود و خواسته رقیبان امامیه، یعنی اشاعره و حنابله برآورده شود؛ مثلاً منوعیت برگزاری زیارت عاشورا و برخی مراسم شیعی دیگر، نمونه‌ای از این رویکرد مصلحت‌اندیشانه آل بویه است.

امامیه با وجود ابراز مخالفت با حاکمیت، با هدف دستیابی به قدرت برای همراه ساختن حاکمان یا اعمال نفوذ در دربار آنان، با آنان ارتباط نیز برقرار می‌کردند و تنها در مواردی که ضرورت نداشت، به دربار خلفا نزدیک نمی‌شدند؛ در ضمن همکاری امامیه، معمولاً بر اساس نظر امامان علیهم السلام بوده است؛ بنابراین نوعی هماهنگی میان آنان وجود داشته، اما هر فرد حنبلی بر اساس نظر خود به همکاری با حاکمیت می‌پرداخت که خود یکی از تفاوت‌های میان این دو گروه می‌باشد.

اشاعره حاکمیت خلفا را شرعی و درست می‌دانستند و حتی همکاری با خلفا و حاکمانی که جائز و ستمکار باشند نیز در دیدگاه آنها رواست که خود جایگاه رهبری نزد اهل سنت و اشاعره را می‌رساند، در حالی که جایگاه امام و رهبر نزد امامیه کاملاً متفاوت بود؛ دیگر اینکه در آغاز، رویکرد مصلحتی به همراه همگرایی، در میان پیروان اشعری بیشتر بوده و به تدریج در اواخر دوره آل بویه به دلیل رقابت تنگاتنگ با حنابله و ضعف آل بویه و عالمان امامی، رویکرد واگرایی شدت گرفت و حتی در برابر همفکر خود حنابله قرار گرفتند، و تقابل بین اشاعره و حنابله، بغداد و دربار خلافت را به بحران کشاند.

امامیه پس از عصر غیبت و ارتباط با آل بویه و ارتباط آل بویه با افکار معتزلی

و زیدی، شاهد تحولی در زمینه تعامل سیاسی با حکومت‌ها شد؛ چه اینکه فقه سیاسی شیعه، از ارتباط میان امامیه و این گروه‌ها مؤثر بوده است. تحول فکری سیاسی و فقهی امامیه نیز در این دوره ظهر کرد؛ نمونه آن مسئله همکاری با سلطان جائز است که به تفکیک جائز شیعی و غیر شیعی پرداختند که با نوشته شدن کتابی به نام رسالت فی العمل مع السلطان به دست سید مرتضی، می‌توان شاهد تحول سیاسی مهمی توسط امامیه بود.

خروج علیه حاکم واکنشی منفی است که به منظور براندازی حاکمیت صورت می‌گیرد و نفوذ در دستگاه حکومتی و همکاری با آنان برای احراق حقوق پیروان و همکیشان انجام می‌شود و می‌توان گفت همکاری از لحاظ رتبی یک مرتبه پایین‌تر از خروج علیه حکومت است. نگاه مثبت به جریان امور، در همکاری ظهور بیشتری دارد، اما در خروج، نگاه منفی و رویکرد اصلاح‌ناپذیری حکومت، غلبه دارد. در میان اندیشمندان امامی، سید مرتضی به تبیین کلامی و کاربردی بحث همکاری با حاکم جائز پرداخت و با استناد به قرآن، نهج البلاغه، رفتار و گفتار امامان علیهم السلام این مسئله را در میان شیعیان جا انداخت (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۹۴).

نمونه‌ای از همکاری عالمان اشعری با خلافت چنین است: عضدالدوله، ابویکر محمد بن طیب اشعری، معروف به باقلانی را نزد امپراتور روم فرستاد تا پاسخ نامه او را بدهد. باقلانی هنگام ورود نزد امپراتور روم، زمین را نبوسید و با عظمت و جلال بر او وارد شد (ابن اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۰۱ / ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۳۵۰).

به نظر می‌رسد همکاری عالم برجسته اشعری با عضدالدوله بویهی برخاسته از همان نگرش کلی او درباره حاکمان و خلفاست؛ گرچه عضدالدوله نیز ممکن است اهداف آشکار و پنهانی داشته باشد و مثلاً برای متعادل ساختن قدرت بین امامیه و اهل سنت، چنین فردی را اعزام کرده باشد.

با توجه به مباحث بالا، باید گفت: اشاعره نسبت به حاکمیت نگاه مثبت داشته و در اواخر دوره آل بویه این رویکرد تقویت شده است؛ گرچه این رویکرد در زمینه تعامل با فرقه‌ها و بهویژه فرقه‌های اهل سنت تعدیل نشد و برخوردهای بسیار تندی از آنان نسبت به حنابله نقل شده است؛ با این حال رویکرد امامیه پیش از دوره آل بویه از اشاعره تندتر بود و جنبه منفی نگاه آنان در تعامل با حکومت‌ها روشن بود، اما در دوره آل بویه نگاه امامیه نسبت به حاکمیت تغییر بنیادی یافت و حتی نسبت به فرقه‌های شیعی و سنی تعدیل شد؛ در نتیجه می‌توان رویکرد هر دو فرقه را در تعامل سیاسی در این دوره بر اساس یک سیاست دانست؛ گرچه در تبیین این سیاست و عملکرد و شیوه تحقیق آن، تفاوت‌هایی بین آنان وجود داشته است.

تفیه

تفیه از جمله مسائل اساسی مذهبی بوده که گونه‌ای رنگ سیاسی نیز در آن آشکار است؛ به ویژه زمانی که تفیه در روابط بین فرقه‌ای و در ارتباط با حاکمان مطرح باشد.

گفتنی است نگرش فرقه‌های اسلامی درباره «تفیه» مختلف بوده است؛ امامیه

به ضرورت و درستی آن در پاره‌ای از شرایط سیاسی، اجتماعی و مذهبی باور دارد و به تعبیری، تقيه را امر واجبی می‌داند که انجام آن در زمان تسلط ظالمان و ستمگران، یک حکم است و هر کس با آن مخالفت کرده و خطری به جان، مال و آبروی مسلمانی وارد گردد. از فرقه امامیه بیرون رفته است (صدق، ۱۴۱۸ ق. ۵۱). تأکید بر تقيه به اندازه‌ای است که امام صادق علیه السلام ترک‌کننده تقيه را به مثابه ترک‌کننده نماز دانسته است (همان)؛ البته این نکته نیز بیان شده که اگر در نتیجه تقيه، خون مسلمانی در خطر باشد، عمل به آن درست نیست (مفید، ۱۴۱۰ ق. ۸۱۱) و باید بدون رعایت تقيه، برای حفظ خون مسلمان اقدام نمود. بر اساس این دستور مؤکد امامان علیهم السلام، بازکاوی عملکرد و رفتار پیروان مذهب امامیه در دوره آل بویه مهم است؛ چه اینکه از بررسی رفتار آنان بر اساس تفکر و اندیشه مذهبی امامیه در رابطه با تقيه، دورنمای مناسبی ارائه می‌گردد.

گروههای اهل سنت، تقيه را به عنوان یک اصل مذهبی و یا سیاسی باور نداشتند؛ زیرا آن را زمینه‌ساز نفاق در جامعه می‌دانستند. اشعاره نیز بر اساس همین عقیده تقيه را درست نمی‌دانستند؛ البته شاید به دلیل عنايت اشعری به این حنبل، او نیز بر این باور باشد که تنها در سرزمینی که مشرکان تسلط دارند، تقيه رواست و در غیر آن، نه ضرورت دارد و نه جایز است (محمد محمود، ۱۴۰۶ ق. ۹۱)؛ بنابراین در سرزمین‌های اسلامی تقيه و پنهان کردن باور خویش جایز نیست.

اشعری در یکی از کتاب‌های خویش گفته است: در زمینه تقيه بین مسلمانان اختلاف نظر وجود دارد: شیعیان به جواز آن باور داشته و اینکه: امام می‌تواند

بر اساس تقیه، کفر و فسق را آشکار کند و یا به آنها راضی باشد و در این زمینه به عمل پیامبر ﷺ در دوران مکه استناد می‌کنند؛ اما دیگران آن را بر پیامبر ﷺ و امام روا نمی‌دانند (اشعری، ۱۳۶۹ ق، ج ۱، ص ۴۷۰). ظاهر گفته اشعری این است که غیر شیعه و بهویژه اهل سنت، به طور کلی با مسئله تقیه مخالف هستند. این رفتار در اواخر دوره آل بویه به اوج خود رسید و اشاعره در برابر حنابلہ با خشونت برخورد کردند و کشمکش بین آنان تا مدت‌ها پس از آل بویه نیز ادامه داشت.

با یک بررسی تاریخی در این زمینه می‌توان گفت: اشاعره بر اساس نظر مکتب خود به تقیه عمل ننموده و بارها به مخالفت با امامیه و حتی فرقه‌های اهل سنت پرداختند، اما امامیه‌گاه بر اساس دیدگاه مکتب خود بر اساس تقیه عمل کرده‌اند؛ زیرا آنان تقیه را در شرایط وجود خطر برای جان، مال و ناموس مسلمانان واجب می‌دانستند و در نتیجه، تقیه نکردن آنان در دوره آل بویه برگرفته از اقتدار شیعیان بوده است؛ اما پس از سقوط حکومت آل بویه و قدرت یافتن حنابلہ و اشاعره و تضعیف شیعیان و عالمان امامی، برخوردهای تعصّب‌آمیزی که درگیری و خونریزی دربی داشته باشد، درست نبوده است؛ برای مثال در عاشورای سال ۴۵۸ قمری مردم محله کرخ، مغازه‌های خود را بسته، زنان را حاضر کردند و بر اساس سنت خود به نوحه‌گری بر حسین [علیهم السلام] پرداختند و سبب اختلاف با اهل سنت شدند؛ و مردم محله کرخ از خلیفه عذرخواهی کردند و خلیفه توقيعی درباره کفر کسانی که صحابه را سبب و بدعت را آشکار کنند، صادر کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۲، ص ۹۳)؛ بنابراین پذیرفتنی است که برخی شیعیان امامی تندر و به چنین

اقداماتی دست زده و با جریان سازی، در صدد فراهم آوردن شرایط برای انجام سنت های خود بودند.

از سوی دیگر خلفا و حاکمان بویه نیز در نهایت، برای حفظ کیان حکومت خود، با همه فرقه ها برخورد می کردند؛ مثلاً در سال ۳۹۳ قمری عمید الجیوش به دلیل وقوع فتنه بزرگ در بغداد و فعالیت زیاد عیاران و اختلاف شیعه و سنی، برگزاری مراسم مذهبی شیعیان و سنیان را منع نمود و از جمله برگزاری مراسم عزا بر حسین [علیه السلام] را منع کرد و همچنین جاهلان سنی باب بصره و باب شعیر را از برگزاری عزا بر مصعب بن زبیر منع نمود و حتی شیخ مفید را تبعید کرد (همان، ج ۱۱، ص ۳۳۲ / همو، ج ۱۴۱۵، ص ۲۶)؛ بنابراین در صورت وجود خطر برای قدرت آنان، حتی با گروه های اهل سنت نیز برخورد صورت می گرفته است.

در حقیقت هر دو گروه امامیه و اشاعره در صدد اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر بودند که سبب بروز تنیش هایی در بغداد شد؛ با این تفاوت که اشاعره اصلی فراتر از امر به معروف که حاکم بر این اصل باشد، نداشتند، اما در باور امامیه اصلی مهم تر از امر به معروف به نام تقیه وجود داشت که در اولویت قرار داشت؛ زیرا در نبود شرایط تأثیرگذاری، اجرای امر به معروف روا نیست، پس عمل به تقیه در اولویت بود؛ و در مجموع باید گفت این مسئله نه تنها به تعامل فکری سیاسی این دو فرقه کمک ننمود، بلکه در افزایش چالش و بحران و در نهایت تقابل سیاسی آنان تأثیرگذار بود.

خروج و قیام

در زمینه خروج علیه حاکم مسلمان جائز، بین این دو فرقه اختلاف اساسی وجود دارد که برگرفته از باورهای اعتقادی دو گروه است. نمونه آشکار برای حاکم جائز و غیر مشروع، یزید بن معاویه است که امامیه او را امام نمی‌دانسته و برخورد و قیام علیه او را درست می‌پنداشتند. اشعری می‌گوید: «در بین مردمان مسلمان نسبت به امامت یزید اختلاف جدی وجود دارد، برخی به استناد اجماع مسلمانان، او را امام خود و بیعت او را درست دانستند و تنها حسین بن علی [علیله] برخی امور را برابر او خردگرفت. گروهی دیگر از مسلمانان او را امام دانسته و قیام حسین [علیله] را اشتباه دانستند و گروهی نیز او را امام نمی‌پندارند» (اشعری، ۱۳۶۹ ق. ج ۱، ص ۴۷۱).

به نظر اشعاره در هر حال مسلمان باید فرمانبردار حاکمان مسلمان باشد و اگر آنان از حالت استقامت در راه دین بیرون روند، خروج بر ایشان با سلاح و شمشیر روانیست و باید از ورود در این گونه فتنه‌ها پرهیز کرد (اشعری، ۱۳۹۷ ق. ج ۱، ص ۳۱)؛ و تأکید دارند که بر مسلمان است تا از هر دعوت‌کننده به سوی بدعت و اهل هوی دوری و پرهیز کند (همان، ص ۳۳). به نظر اشعاره قیام با شمشیر و جنگ و فتنه روانیست، اما دعوت امام مسلمانان به اصلاح جایز است؛ ولی با این حال خروج با شمشیر علیه آنان جایز نیست و جنگ در فتنه روانی باشد (اشعری، ۱۳۶۹ ق. ج ۱، ص ۲۵۹).

امامیه در بحث راههای اثبات امامت، خروج را به عنوان یکی از این راهها پذیرفته‌اند؛ زیرا در دیدگاه آنان امام از سوی خدا منصوب شده و شرایط خاصی

برای او وجود داشته است؛ بنابراین معنای دیگر خروج، بیرون رفتن از اسلام و بندگی خداوند است. امام به دلیل جایگاه الاهی برای راهنمایی و هدایت مردم منصوب شده است و این هدایت امور سیاسی و اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد، اما عملکرد امام در این زمینه بر اساس شرایط زمان تنظیم خواهد شد؛ با این شرایط، گفتار و رفتار امام به دلیل عصمت، حجیت و اعتبار دارد و معیاری برای گفتار و رفتار دیگران است. به نظر امامیه در صورت عدم حضور امام منصوب و ظلم و ستم حاکم، خروج و قیام در برخی زمان‌ها جایز و در پاره‌ای از اوقات واجب است.

جهاد

مبارزه و جهاد با دشمن و مخالف، از فعالیت‌هایی است که جنبه سیاسی و مذهبی داشته، برخی ادیان به آن توجه داشته‌اند. دین اسلام نیز به دلیل فراگیر بودن ابعاد آن، به جهاد توجه ویژه کرده است. بسیاری از دستورها و سفارش‌های دین اسلام به مسائل حکومتی ارتباط دارد و یکی از مسائل مهم هر حکومت، مبارزه با دشمن و مخالف است؛ و این رویه‌ای بوده که از همان صدر اسلام توسط مسلمانان به آن عمل می‌شده است؛ زیرا آیات و سنت پیامبر ﷺ روی آن تأکید فراوانی داشته است؛ از سوی دیگر، این اصل مهم به فرقه و گروه خاصی اختصاص نداشته است و همه آنان به جهاد به عنوان یک امر مقدس و ضروری می‌نگریسته‌اند و در آن شرکت می‌کردند؛ به گونه‌ای که پیروان علی علیهم السلام در زمان خلفا، با وجود باور به غصب خلافت توسط آنان، به منظور بهره‌برداری از ارزش معنوی جهاد، در کنار دیگر مسلمانان پیرو خلفا، همکاری می‌کردند.

بدیهی است هر فرقه‌ای بر اساس اندیشه‌های مذهبی و سیاسی خود، در زندگی اجتماعی نسبت به مسائل مختلف، رفتاری متناسب با آن در پیش می‌گیرد؛ از این‌رو اشعاره به دلیل پذیرش مشروعیت و درستی خلافاً - حتی اگر آنها در امر اداره جامعه اسلامی به ستم عمل نمایند - نگرشی مثبت به این مسئله داشته و همراهی فکری آنان از سوی ایشان طبیعی است. در این زمینه اشعاری بر این باور است که جهاد علیه مشرکان، بر مسلمانان واجب است و این وجوب از آغاز رسالت پیامبر ﷺ تا مبارزه با آخرین گروه در برابر دجال ادامه خواهد داشت (همان).

در منبعی دیگر چنین آمده که جهاد به همراه مسلمانان علیه کافران سنت است و تحمل و صبر بر هر آنچه سلطان انجام می‌دهد - چه آن عمل جور باشد و چه عدل - در زیر پرچم او سنت است و حتی در صورت انجام اعمال جائزه، خروج با شمشیر علیه اوروا نیست (ملطی شافعی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۶-۱۷)، بنابراین دیدگاه اشعاره در این زمینه روشن است: از سوی دیگر بر اساس این تعبایر و تأکیدها می‌توان گفت: اشعاره مانند مذاهب دیگر، جهاد را به عنوان اصل مهم و اولیه می‌پنداشتند و آن را یک ضرورت مصلحتی نمی‌دانستند.

اما نگرش امامیه با اشعاریان متفاوت بود: امامیه جهاد را در دوره حضور با اجازه امام علی^ع درست می‌دانستند و در دوره غیبت نیز وجود اجازه امام، نایب خاص و یا فرد منصوب از سوی ایشان ضرورت دارد و رفتن به جهاد بدون این مجوزها را روا نمی‌دانستند (خوبی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۴)؛ به تعبیری باید گفت: امامیه بر اساس نظر شرعی و اولیه خود عمل نکردند، بلکه مصلحت اسلام و

مسلمانان را در نظر گرفته و حضور در جهاد را به عنوان یک ضرورت ثانوی انجام دادند و حتی آن را بدين گونه توجیه می کردند که شیعیان بر اساس یک دستور کلی از سوی امام معصوم زمان خود، به همکاری با سلاطین روی آورده اند و در حقیقت پذیرش مسئولیت و کارها در این مسائل با اجازه امام بوده است؛ پس همکاری آنان شرعی است.

نکته مهم و مورد توجه اینکه امامیه به مسئله جهاد در کتابهای خود اشاره و تصریح داشته اند، اما به نظر می رسد این مسئله بر اساس فرایندی دچار تحول شده است و با گذشت زمان، مسئله جهاد به صورت شفاف تر و مفصل تری مطرح شده است؛ مثلاً در کتاب الهادیة صدوق بحث جهاد به طور بسیار مختصر، بدون ذکر ضرورت اجازه از امام آورده شده است (صدوق، ۱۴۱۸ق، ص ۵۹). حلبی نیز در کتاب الکافی به اجازه امام تصریح نکرده است (حلبی، [بی‌تا]، ص ۲۴۵)، اما طوسی مفصل تر به آن پرداخته و بر ضرورت کسب اجازه از سوی امام یا منصوب از سوی امام برای جهاد تأکید کرده است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۱۲ / همو، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲ / همو، [بی‌تا]، ص ۲۸۹).

این مسئله برخاسته از عدم باور به جهاد نبوده، بلکه به دلیل عدم نیاز به صورت مختصر مطرح شده است. به نظر می رسد امامیه از دیگر فرقه‌ها در این زمینه متأثر شده و تعامل فکری، در طرح مفصل تر آن وجود داشته است؛ به ویژه آنکه امامیه در مراحل نخستین با حاکمان تعامل سیاسی نداشتند و به تدریج همکاری با حاکمان و گاه آمادگی برای حضور فعال در دربار آنان، امامیه را به طرح مباحث فکری سیاسی کشانده است.

چالش‌های فراروی اشعاره

هر مذهب و مکتب در رقابت‌های سیاسی و فکری دچار بحران‌ها و مشکلاتی می‌شود که گاه برون آمده از اندیشه و یا رفتار پیروان خود است که بر اساس توانمندی اندیشه و تدبیر بزرگان و موقعیت رقیبان، سرانجامی برای آن رقم می‌خورد. در اینجا به بررسی چالش‌ها و بحران‌های اشعاره پرداخته می‌شود.

۱. مخالفت صاحبمنصبان

در دوره آل بویه، وزیران و صاحبمنصبان آنان به دلیل همراهی با افکار و اندیشه‌های امامیه و معتزله، در برابر اهل سنت قرار گرفتند؛ به خصوص که منصب بسیار مهم «نقابت» نیز جایگاه مهمی یافت و برخی عالمان امامی و شیعی با پذیرفتن این منصب در جهت تحقق باورهای شیعه گام برمی‌داشتند. این مسئله پس از سقوط آل بویه نیز ادامه یافت، با این تفاوت که رقیب آنان حنبله بودند؛ مثلاً در زمان عمیدالملک کندری (۴۱۶-۴۵۶ ق) وزیر قدرتمند سلجوقی، طرفداری از معتزله و لعن اشعاره و اهل سنت رواج داشت (شووقی، ۲۰۰۰ م. ص ۱۶۸). به دلیل اقدام عمیدالملک بین معتزله و اشعاره فتنه‌هایی رخ داد و کم کم به مناطق دیگر در شام، حجاز و عراق نیز کشیده شد و در نهایت امام حرمین به حجاز گریخت و این فتنه حدود ده سال ادامه داشت. برخی بزرگان اشعری مانند قشیری صوفی در سال ۴۶۶ هجری زندانی شدند و در نهایت سلطان مجبور شد از اشعاره پشتیبانی نماید و پس از عمیدالملک، نظامالملک وزیر گردید و مذهب اشعری قدرت یافت و نظامیه‌ها را ایجاد کرد (همان، ص ۱۶۹).

۲. تعصب حنابله سنتی

اشاعره در آغاز، جایگاهی نداشتند و به تدریج با گراش برخی اندیشمندان اهل سنت مانند باقلاتی، قشیری و اسفراینی موقعیت مناسی یافتند؛ اما در رقابت سیاسی و فکری موجود در بغداد، پیروان مكتب اشعری در کنار حنابله به مخالفت با امامیه و معتزله پرداختند؛ با این حال مسئله‌ای دامنگیر اشعاره شد که شاید تا حدودی با اندیشه‌های آنان سازگاری نداشت و آن، تندروی و تعصب شدید حنابله بود که پیروان اشعری را به عنوان همکار خویش به درگیری و نزاع با رقیبان کشاند (ابن عساکر، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۳). یکی از شواهد این مسئله، تسلط نسیی خلافت عباسی بر آل بویه در اواخر دوره آل بویه به ویژه در قرن پنجم است که در نتیجه آن همراهان آل بویه، یعنی امامیه و معتزله جایگاه سیاسی خود را از دست دادند و به تدریج اختلاف‌های حنابله و اشعاره نمود یافت و حتی گاه به درگیری‌های خشونت‌باری کشیده شد؛ بنابراین می‌توان گفت: اختلاف بین آنان پیش از این نیز وجود داشته، اما به دلیل قدرتمندی رقیبان، بر نقاط اشتراک تأکید داشتند که خود شاهدی بر بحث انسجام و تقریب بین مذاهب است.

۳. اتهام‌های فکری

یکی از مسائلی که یک فرد یا گروه را از فعالیت و توانمندی بایسته و درخور آن بازمی‌دارد، اتهام‌های سیاسی و دینی است. اتهام در دین، سبب مقابله و موضع‌گیری یک گروه مهم و اثرگذار جامعه، یعنی عالمان و رهبران دینی در برابر آنان شده و معمولاً حاکمان نیز از آن پشتیبانی کرده و در نتیجه چالشی مذهبی و دینی، به چالشی سیاسی تبدیل می‌گردد که در پی آن، سرانجامی آشکار برای این

گروه رقم خواهد خورد. اتهام سیاسی نیز سبب درگیری و چالش با حاکمیت می‌گردد و با از دست دادن موقعیت سیاسی، توان حضور در مرکز علمی و مذهبی نیز از آنان گرفته خواهد شد. در تاریخ، نمونه‌های فراوانی از اتهام زندیق بودن و ارتباط با دولت‌ها و حکومت‌های رقیب برای برخی پیش آمده که در نهایت، آسیب فراوانی متوجه این افراد نموده است.

از خردۀایی که بر اشعاری گرفته می‌شد، گفته و باور او مبنی بر عدم توانایی خدا در ازل بر انجام افعال، می‌باشد (ابن تیمیه حرانی، ۱۴۲۱ ق. ج. ۲، ص ۱۶۲) که در این صورت عقل را در تفسیر دین دخالت دادند؛ بنابراین اشاعره در این دوره از یک سو به عقلگرایی و دوروبی متهم شدند، زیرا بی‌گمان برخی از آنان پیروان مکتب اعتزال بوده و تنها در برخی موارد به دوروبی کشیده شده‌اند؛ ضمن آنکه به نظر حنبله، اشاعره از عقل محوری در تفسیر دین دوری نکرده‌اند؛ از سوی دیگر ایشان به خروج از دین، به دلیل باور به اتمام رسالت و پیامبری رسول خدا^{علیه السلام} پس از درگذشت ایشان نیز متهم بودند که در نهایت این مسائل سبب شد برخوردهایی از سوی مخالفانشان نسبت به آنان صورت گیرد.

۴. تعصب شدید پیروان

هر مکتبی در فرایند روزگار، در میان پیروان خود شاهد تحولاتی فکری و سیاسی خواهد بود؛ و این مسئله‌ای بدیهی است که همه فرقه‌های اسلامی به گونه‌ای دچار آن گردیده، پایه‌گذار انشعاب در میان فرقه‌های خود شده‌اند. در میان پیروان مذهب اشعری نیز چنین مسائلی وجود داشته و می‌توان آن را به عنوان یکی از شواهد مهم و اثربخش در بروز چالش فراروی آنان برشمرد؛ برای مثال گفته‌های

غزالی را می‌توان شاهد آورد.

غزالی (۵۰۵ ق) از عالمان اشعری است که باور داشت: آنچه در کتاب و سنت آمده باید با هر دلیلی اثبات شود، لذا در برخی مسائل با اشعری و ماتربیدی مخالف بود؛ به همین دلیل برخی پیروان اشعری به دلیل تعصب نسبت به رهبر خود و اندیشه‌های او، با غزالی مخالفت کردند و حتی برخی او را به الحاد و کفر متهم نمودند. غزالی در رساله‌ای به نام *فیصل التفرقه* بین الاسلام و الزندقه در واکنش به اتهام برخی همکیشان خود گفته است: «اعتراض گروهی از حسودان، برخاسته از این است که پنداسته‌اند ما با مذهب اصحاب مخالفین و ارائه نظری جدید، حتی در مسائل کوچک و غیر مهم، خروج از مذهب اشعری است و حتی اگر به اندازه یک دانه جو باشد، سبب کفر خواهد بود» (ابوزهره، ۱۳۸۴، ص ۲۸۴).

غزالی می‌گوید چرا باقلانی به سبب مخالفت با اشعری به کفر سزاوارتر نباشد؟ چرا درک حقیقت به یکی از آن دو اختصاص یافته است نه دیگری؟ اگر معیار، تقدم زمانی باقلانی است، معتزله بر اشعری تقدم دارند و اگر معیار علم آنان است، پس با کدام سنجش، مراتب علم و دانش من سنجیده شده است؟ اگر اختلاف باقلانی با اشعری جزئی و در نتیجه بدون اشکال است، آیا اختلاف معتزله و اشعاره نیز چنین است؟ (همان، ص ۲۸۵) غزالی با این انتقادات، آزاداندیشی خود را رقم زد و بر این تأکید داشت که او اهل تقلید و پیروی صرف نیست.

اما باید توجه داشت که سخن غزالی به طور کلی درست نیست؛ زیرا ابوحامد اسفراینی بزرگ شافعیه و ابن حامد امام حنبله بر باقلانی درباره نسبت بدعت به اشعری ایراد گرفتند و در نتیجه، باقلانی در رد نسبت بدعت از اشعری، کتابی

نگاشت (ابن تیمیه حرانی، ۱۳۹۲ ق. ج. ۲، ص ۳۳۱)؛ بنابراین پیش از خرده‌گیری بر غزالی، بر باقلانی - که مفسر و تبیین‌کننده مکتب اشعری بود - نیز خرده گرفته بودند و این مسئله نشان‌دهنده جایگاه اشعری نزد اهل سنت است.

تعامل یا تقابل امامیه و اشعاره

در بررسی تعامل فکری سیاسی امامیه و حنابله، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، تعاملی برخاسته از تأثیرگذاری طرفینی بین آنها نبوده است و تنها اشتراکاتی در برخی موضوعات فکری داشته‌اند و شاید در چند مورد به صورت احتمال و به عنوان یک فرضیه که تاکنون شواهدی برای آن یافت نشده، قابل طرح باشد؛ اما نکته مهم اینکه گرچه اشعاره و حنابله در یک سوی مبارزه فرقه‌ای میان تشیع و تسنن قرار داشتند و به دلیل اشتراکاتی با حنابله برای جلوگیری از فعالیت گستردهٔ تشیع و عالمان آنان، با هم در یک گروه قرار گرفته بودند، اما در شیوه رفتاری و گاه اندیشه‌ها با یکدیگر تفاهم و سازگاری نداشتند.

بنابراین باید گفت: اشعاره از راه مناظره، گفت‌وگو، ردیه‌نویسی و برخی امور دیگر، به مقابله با تشیع و جریان امامیه و معزله پرداختند و در هر صورت تعامل چندانی بین آنان وجود نداشته است؛ اما نکته اصلی اینکه: اشعاره از درون اعتزال برخاستند و پس از جدایی از معزله برخی مسائل عقلگرایی را رها نکردند؛ بنابراین بر خلاف حنابله که به طور کلی از اعتزال دوری نمودند، نقاط اشتراکی با آنان داشتند: از سوی دیگر اندیشه‌های اشعاره در پاره‌ای موارد با امامیه سازگاری داشت که بر محور پیوند میان عقل و نقل است؛ زیرا امامیه نیز بر همین باور بودند؛ از دیگر سو اشعاره با حنابله در زمینه حفظ جایگاه سنت و حدیث،

اشتراك نظر داشتند و در این باره از ابن حنبل اثر پذيرفته بودند.
مكتب اشعاره در دوره آل بویه موفق تر از ديگر فرقه ها بود و توانست جريان
امور را به تدریج به سوی خود جذب نماید؛ اين تحول پيامدهایي داشت که در
ادame بدان می پردازيم.

پيامدهای مكتب اشعاره

پيدايي و پذيرش يك انديشه و فكر، برخاسته از يك نياز است که گاه آفق آينده
در اين روبيکرد تأثيرگذار است و برای رسيدن به مطلوبی فراتر از وضع موجود،
تلاش می شود؛ و گاه برخاسته از بحران و تلاشي به منظور رهایي از پيامدهای
تخریب کننده است؛ به تعبیری ديگر زمانی برای رسيدن به جایگاه و مرتبه بالاتر
و زمانی برای خلاصی از مشکلات، انديشه هایي مطرح می شود؛ اما در هر صورت
پس از پيدايش و شکل گيری آن فكر و تبدیل شدن به يك مكتب، پيامدها و
دستاوردهایي نيز خواهد داشت؛ به خصوص اينکه بررسی مقدار دستيابي به
اهداف، پيش از پيدايي بسیار ضروري است. در اين زمينه مناسب دیده شد
وضعیت مكتب کلامی اشعاره پس از توسعه و گسترش نيز مورد بررسی اجمالی
قرار گیرد تا زمينه بهتری برای بررسی تعامل آنان با امامیه فراهم گردد؛ زира
اماميه در دوره آل بویه در بروز و ظهور حوادث نقشی محوري داشته و از سوی
در تقابل با اهل حدیث و از جمله حنابله و اشعاره بودند. با این وصف، توجه به
پيامدهای گسترش مكتب اشعری در تبیین تعامل کمک مؤثری خواهد بود. در
ادame مهم ترین پيامدها را از نظر می گذرانيم.

۱. چالش فراروی فلسفه

دانش فلسفه از دانش‌هایی است که با کاربرد عقل و منطق ارتباط تنگاتنگ دارد و از سویی اشاعره نسبت به کاربرد وسیع و گسترده آن برای درک مسائل فرامادی مخالف بودند و در حقیقت اشعری برای اعتراض به چنین کاربردی، از معتزله جدا شد؛ بر این اساس می‌توان گفت: مکتب فکری اشعری با رویکرد حدیثی و سنتی خود، فلسفه را در تنگنا قرار داد و غزالی که خود زمانی از فیلسوفان به شمار می‌آمد، با آن به مخالفت برخاست و در این زمینه نسبت به دیگر عالمان اشعری تلاش بیشتری کرد (نگروودی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵).

برخی فلسفه فارابی را آمیزه‌ای از حکمت ارسطوی و نوافلاطونی دانسته‌اند که رنگ اسلامی و به‌ویژه شیعی دوازده امامی آن آشکار است (شریف، ۱۳۶۷). ص ۴۰۰ و برخی نیز ابن سینا را شیعه دانسته‌اند (کربن، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰).

۲. رکود اجتهاد

با رویکردهای عقلانی در بین عالمان و اندیشمندان مسلمان، به تدریج تفسیر و تبیین متون دینی نیز بر اساس برداشت‌های عقلی و درک بشری صورت گرفت و زمینه اجتهاد اصطلاحی فراهم شد و عالمان قاری و محدث به «فقیهان» تغییر نام داده، روند علوم و دانش‌های اسلامی با اجتهاد و ارائه نظر و برداشت‌های عالمان همراه شد. امامیه نیز در این زمینه با اجتهاد همراهی کردند؛ به‌ویژه آنکه پس از غیبت صغیر ارتباط شیعیان با امام قطع شد و نیاز به اجتهاد فزونی یافت. اما اشاعره با روند دیگری با این جریان به مخالفت برخاستند و به احتمال بسیار به دلیل تلاش حنبله و اشاعره در این دوره، اجتهاد به فراموشی سپرده شد و در

نتیجه عالمان و اندیشمندان مسلمان به تقلید و پیروی بدون تحقیق کشانده شدند (لنگرودی، همان، ص ۱۵۶): البته گفتنی است امامیه نیز در قرن پنجم هجری به تقلید و پرهیز از اجتهاد کشیده شدند و شاید این مسئله تحت تأثیر تعامل بین آنان و اشاعره و حنابله باشد.

۳. پشتیبانی نظری از خلافت

سیاستمداران وقت، به تدریج از اشاعره پشتیبانی نمودند که به احتمال زیاد این پشتیبانی برخاسته از نظریه اشاعره درباره حکومت اسلامی است که سبب موفقیت آنان در همراه نمودن حاکمان با اندیشه و مذهب شد؛ زیرا آنان بر این باور بودند که اطاعت از حاکم عادل و فاجر در هر صورت واجب است و گرفتن قدرت از راه غلبه و قیام عليه حکومت منوع و نادرست است؛ مثلاً رابطه نظام الملک، غزالی، امام الحرمين عبدالملک جوینی (۴۷۸ق)، فخر رازی (۶۰۶ق) و عضدالدین ایجی با حاکمان زمان خود نمونه‌ای از این همکاری است (همان). نمونه بسیار مهم آن نیز ماوردی است که مانند ابن فراء حنبلی کتابی با عنوان الاحکام السلطانية به قلم آورد و با این اقدام خود، از سلطنت و خلافت پشتیبانی فکری و نظری کرد.

۴. چالش جدی عقلگرایان

معتزله در قرن چهارم جایگاه خود را از دست دادند و اشاعره قدرت یافتند و از حمایت زمامداران نیز برخوردار شدند. اشعری پیروان خود را به مناطق مختلف فرستاد تا با دشمنان پیکار کنند؛ لذا بیشتر عالمان به او لقب امام اهل سنت و

جماعت دادند. گرچه پس از اشعری برخی مانند ابن حزم با او، به دلیل جبرگرایی و سلب اختیار بندگان مخالفت کردند، اما به تدریج مخالفت عالمان کم شد و پیروان اشعری قدرت یافتند (ابوزهره، ۱۳۸۴، ص ۲۸۰؛ بنابراین با شکل‌گیری و رشد مکتب اشعری، چالش جدی در برابر معتزله و عقلگرایان به وجود آمد.

۵. غرور در جایگاه مذهبی

یکی از مشکلاتی که فراروی همه فرقه‌ها و گروه‌ها وجود داشته و معمولاً زمینه‌ساز تعصّب، درگیری، خشونت و تقابل است. غرور در حقانیت خود است؛ به گونه‌ای که هیچ‌گونه احتمالی، حتی در کوچک‌ترین مسئله برای حقانیت رقیب داده نمی‌شود و هر کس اندیشه‌ها و عملکرد خود را با واقعیت سازگار می‌داند و تصور می‌کند دیگران تماماً در اشتباه و گمراهی به سر می‌برند. نتیجه چنین رویکردي، کوتاه نیامدن و اصرار بر پذیرش افکار خود توسط طرف مقابل است. همه این مسائل زمینه واگرایی را فراهم آورده و شدت آن روز به روز بیشتر می‌شود.

برای نمونه، اشعاره از این روحیه برخوردار بودند؛ مثلاً عبدالقاہر بغدادی از بزرگان این مذهب، گاه اسمی افراد و گروه‌ها را نیز از راه صنایع لفظی و غیر آن، در جهت تحقیر و استهزای مخالفان به کار می‌برد (بغدادی، ۱۹۷۷ م، ص ۶۴-۶۵ / ۱) بغدادی، ۱۹۸۶ م، ص ۲۷ و هدف اصلی او اثبات این اصل بود که: امامان و دانایان امت مسلمان در همه علوم، تنها از میان پیروان اشعری ظهور کرده‌اند (بغدادی، ۱۹۷۷ م، ج ۲۲، ص ۶۵-۶۲ / بغدادی، ۱۹۸۶ م، ص ۵۶).

گفتنی است این مسئله و مشکل برای بسیاری از فرقه‌ها و گروه‌ها رخ می‌دهد

و اگر هر فرقه‌ای بر حقانیت خود اطمینان و باور نمی‌داشت، انشعاب و اختلافی بیش نمی‌آمد و در نتیجه، اصل باور هر فرد نسبت به درستی اندیشه‌های خود پذیرفتی و طبیعی است؛ اما سخن درباره افراط و تفریط است که برخی فرقه‌ها خود را حق قطعی و دیگران را باطل قطعی می‌پنداشند و احتمال درست بودن برخی اندیشه‌های دیگران را نمی‌دهند؛ در حالی که به طور یقینی می‌توان گفت وجود اشتباه در باورهای همه افراد و مذاهب یک امر مسلم و پذیرفتی است. در این زمینه باید گفت: برخی افراد امامی نیز با این مشکل مواجه بودند و به دلیل عدم پذیرش احتمال درستی باور رقیبان خود، با تعصب شدید برخورد می‌کردند و برخی مسائل چالش‌برانگیز از همین مسئله سرچشمه گرفته است.

۶. تضعیف حنبله

ابواسحاق نامه‌هایی به نظام الملک نوشته و از کارها و فتنه‌های حنبله شکایت کرد. نظام الملک به فخرالدوله نامه نوشته که بر حنبله و دشمنان ابن قشیری خشونت به خرج دهد؛ لذا در سال ۴۶۹ هجری شریف ابوجعفر بزرگ حنبله دستگیر شد. خلیفه به تشکیل جلسه و صلح بین آنان نظر داد؛ زیرا فتنه رخ داد و برخی کشته شدند. پس از صلح، شایعه کردند که ابواسحاق از مذهب اشعری دست کشیده و این مسئله سبب ناراحتی ابواسحاق شد و به نظام الملک نامه نوشته. حنبله گفتند او در ابطال مذهب اشعری به نظام الملک نامه نوشته است، در حالی که چنین نبود. نظام الملک به دلجویی از ابواسحاق و زندانی نمودن ابوجعفر و برخورد شدید با حنبله دستور داد؛ با این حال نظام الملک درخواست

ابواسحاق مبنی بر تغییر مذهب و انتقال پیروان حنبله را - به ویژه با وجود پیروان بسیار ابن حنبل در قسمتی از بغداد - ناممکن دانست. بسیار دور از ذهن است که ابواسحاق درخواست ابطال مذهب را کرده باشد، بلکه او از گروهی که خود را به ابن حنبل نسبت می‌دادند و او از آنها دور بود، شکایت داشت (سبکی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۲۳۵).

تفاوت امامیه و اشاعره

۱. اختلاف در نظریه دولت و حکومت

هر دو فرقه در نظریه پردازی در زمینه مسائل سیاسی و حکومتی اشتراک دارند، اما درباره جایگاه خلافت، خلیفه و سلطنت از یک سو و مسائل جانبی مانند خروج و قیام علیه حکومت و خلافت، اختلاف دیدگاه جدی دارند که در موضع گیری و برخوردهای آنان تأثیر بسیاری داشته است.

۲. امامیه بر خلاف اشاعره پیرو عقل زیستن بودند

امامیه عقل زیستن (راسیونالیسم اسلامی) را قبول داشتند و ابزار دست حکومت‌ها و قدرتمندان نشdenد، اما اشاعره بر خلاف عقل زیستن عمل کرده، با حکومت‌های زمان خود کنار آمدند. امامیه در آغاز هماهنگ با عقل زیستن عمل می‌کردند و با حکومت‌های جائز - مگر در موارد ضروری - سازگاری نمی‌یافتدند، اما در دوره‌های بعد، مسیر را از عقل زیستن به سوی عقل نظری برای دخالت دادن عقل در اثبات اندیشه‌های خود، در پیش گرفتند (العروی، ۱۹۹۷م، ص ۷۹): گرچه آن را به طور چشمگیر و آشکار وارد عرصه اجتهاد ننمودند.

۳. عدم باور امامیه به سد باب اجتهداد

امامیه بر اساس جایگاهی که پس از آغاز دوره غیبت کبری برای محدثان و فقیهان قائل بودند، ناخودآگاه به اجتهداد و دوری از تقلید باور پیدا کردند؛ زیرا بر اساس باور آنان، تقلید از افرادی که سحن آنان به خدا، رسول خدا^{علیهم السلام} و امامان^{علیهم السلام} پیوند ندارد، به هیچ روی درست نیست؛ بنابراین امامیه از همان آغاز به سد باب اجتهداد باور نداشتند، اما فرقه‌های دیگر مانند اشعاره به دلیل عدم باور به جایگاه فرامادی برای رهبر، انسان‌ها را مساوی قلمداد کردند و با اجتهداد یک نفر، سازگاری یافته‌ند، اما فرقه امامیه به اجتهداد باور داشتند و از همان آغاز بر آن تأکید داشتند.

۴. عدم مخالفت امامیه با فلسفه برخلاف اشعاره

امامیه با فلسفه مخالفت نداشت، بلکه آن را برای تبیین باورهای خویش به خدمت گرفت؛ چه اینکه دانشمندانی فیلسوف در میان شیعیان مشاهده می‌شود؛ بنابراین یکی از مسائل اختلافی و تفاوت‌های آنان، دیدگاه مثبت و منفی به فلسفه است.

عوامل تقابل

رویکرد میان امامیه و اشعاره، بیشتر بر اساس تقابل و مخالفت با یکدیگر پی‌ریزی شده بود. در ادامه به مهم‌ترین عوامل تقابل می‌پردازیم.

۱. پیوند امامیه با عقلگرایان

اشاعره از درون مکتب اعتزال جدا شدند، اما این جدایی به صورت کامل نبود و ایشان هنوز به برخی باورهای اعتزال پاییند بودند؛ با این حال در روند جریان‌های موجود در بغداد، در کنار حنابله و در برابر اعتزال قرار گرفتند و در نتیجه همراهی و همدلی معترزله با برخی باورها و رفتارهای امامیه، این مسئله را تداعی نمود که امامیه و معترزله با هم می‌باشند.

۲. برآمدن آل بویه شیعی

پیش از برآمدن دولت شیعی آل بویه، تقابل اشاعره بیشتر با معترزله رقم خورد، اما در دوره آل بویه این تقابل رنگ شیعی جدی به خود گرفت؛ زیرا اشاعره احتمال خطر از سوی آل بویه، برای براندازی خلافت را پیش‌بینی می‌کردند و بهویژه اینکه برخی پشتیبانی‌های آل بویه از انجام مراسم مذهبی شیعی برای آنان مشکل‌ساز بود؛ بنابراین هدف اساسی اشاعره، مقابله با دولت شیعه بوده است.

۳. پیوند امامیه با آل بویه

در دوره‌های پیش، جریان اهل سنت از سوی خود آل بویه در خطر بود، اما در اینجا مسئله پیوند امامیه با آل بویه مطرح شد و حمایت آنان از یکدیگر و تشکیل اتحادیه سه ضلعی آل بویه، امامیه و معترزله در برابر اهل سنت، اشاعره و دیگر فرقه‌های سنی را بیشتر در معرض خطر قرار داد؛ بنابراین اشاعره در صدد مقابله با این جریان برآمدند.

۴. نفوذ عالمان امامی در دربار خلافت

در کنار پیوند این سه گروه رقیب اهل سنت، حضور مقدارانه عالمان امامی مانند سید مرتضی و شیخ مفید و به دست آوردن مناصب کلیدی، مثل «امیرالحاج» سبب وحشت بیش از پیش اهل سنت و اشاعره گردید و در نهایت، به مقابله با آنان کشیده شد. گرچه ممکن است در پاره‌ای موارد به دلیل نفوذ طرف مقابل و نیاز به یکدیگر، این مسئله سبب تأثیر در تعامل و همکاری نیز شده باشد، اما در نهایت و به طور کلی بحث رقابت مطرح است؛ بنابراین می‌توان آن را به عنوان عامل تقابل برشمرد.

۵. تعصب برخی امامیان و حنبله

گروه‌های تندرو حنبله و امامیه سبب بروز تنشهای گسترده و ایجاد ناامنی در بغداد شدند که در نهایت، نارضایتی اجتماعی را در پی داشت. اشاعره نیز برای پشتیبانی از سنت و اهل حدیث و خلافت، در کنار آنان و در برابر امامیه قرار گرفتند و تقابل جدی آنان را رقم زدند.

در سال ۴۰۶ هجری در آستانه محرم، بین عوام فتنه‌ای رخ داد و سبب آن، این بود که اهل کرخ نسبت به «باب الشعیر» برخوردی داشتند و بین آنان درگیری رخ داده و فخرالملک نیز سید مرتضی و دیگران را برای آرام کردن مردم فرستاد و آنان این مسئله را به مردم تذکار داده که چرا سفهای مردم چنین کرده‌اند، و قرار بر این شد که در عاشورا مراسم سوگواری و عزا برگزار نشود (ابن جوزی، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۱۱۱). این مسئله گویای

این مطلب است که بزرگان و مردم دانای شیعه، مصالح را رعایت می‌کرده و بر اساس نظر عالمان و اندیشمندان خود حرکت می‌کرده‌اند، اما برخی افراد (گروه فشار) با تحریک مردمان دیگر، به تندروی خود ادامه می‌دادند، تا حدی که گاه عالمان شیعه نیز با اقدامات آنان مخالفت می‌کردند.

۴. پیوند اشعاره با حنبله

در بغداد چند گروه حضور جدی و تعیین‌کننده داشتند: معتزله، امامیه، آل بویه، خلافت عباسی، حنبله و اشعاره. گرایش تقریبی سه گروه، مذهب تشیع بود و سه گروه دیگر، مدافع اهل سنت و مخالف باورهای شیعه بودند. طبیعی است در صورتی که جریان‌های موجود بغداد سنجیده شود، سازگاری اشعاره با حنبله نسبت به شیعیان بیشتر است؛ بر این اساس پیوند حنبله و اشعاره سبب تقویت جبهه مقابله اهل سنت با شیعیان شد.

پیامدهای تقابل

قابل بین امامیه و اشعاره نیز پیامدهایی در بغداد و سرزمین‌های اسلامی داشته است؛ بهویژه آنکه فرصت بسیار مهم شیعه در این دوره پیش آمد و البته به راحتی از دست شیعیان خارج شد؛ بنابراین توجه به این مسائل - که در ادامه خواهد آمد - ضروری و مهم است.

۱. تضعیف آل بویه

دولت آل بویه پس از روی کار آمدن و تسلط بر بغداد، می‌توانست خلافت عباسی را ساقط کند، اما به دلیل نتایج ناخواسته و از دست رفتن موقعیت خود، دست به این اقدام نزد؛ با وجود این از شعائر و مراسم شیعی مخصوصاً در زمان معزالدله و عضالدله بهشدت پشتیبانی کردند؛ و این دو رویکرد متناقض به اقتدار آل بویه آسیب رساند؛ چه اینکه در نهایت سبب موضع‌گیری اهل سنت دفاع خلافت در برابر آنها شد و حتی گاه به تنش و رویارویی نیز منجر شد و حکومت آل بویه را تضعیف کرد.

۲. اقتداریابی خلافت

با تضعیف آل بویه، فرصت احیای مجدد برای خلافت فراهم شد و با همکاری حنبله و اشاعره در بغداد و حکومت غزنیان و سلجوقیان در خراسان و مناطق شرقی، اقتدار خلافت بازگشت و در نهایت آل بویه بازیچه‌ای در برابر قادر و قائم بودند؛ چه اینکه صدور اعلامیه ۴۰۸ هجری علیه عقلگرایان و روافض و دیگر فرقه‌ها، نشانگر همین حرکت اقتدارگرایانه خلافت است.

۳. زمینه‌سازی برای جایگزینی حنبله

باورهای ارائه شده از سوی حنبله به طور موقت و گذرا برای اهل سنت در شرایط اولیه، مناسب بودند، اما به تدریج نقاط ضعف و مشکلات آن آشکار شد؛ لذا پس از ارائه باورهایی با محوریت سنت از سوی اشعری، استقبال رو به تزایدی نسبت

به آن صورت گرفت. اشعری از پیروان معتزله و شاگرد جبایی بود که از اعتزال توبه کرد و به بغداد آمد. در بغداد به فراگیری دانش‌هایی دیگر از حنابله پرداخت. کسانی که به نکوهش اشعری می‌پردازند، از طوایف مختلفی هستند و تنها از میان اصحاب و یاران احمد بن حنبل نیستند. زمانی که حنابله کلام اشعری را دیدند، گفتند: این بهتر از کلام شیخ موفق می‌باشد. حنابله و اشعاره تا زمان آمدن قشیری به بغداد با هم متحده و دوست بودند، اما پس از آن با هم درگیر شدند (ابن تیمیه حرانی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ بنابراین زمینه گرایش اهل سنت به اشعاره و جایگزینی آنان به جای حنابله فراهم شد.

۴. همراه نمودن خلافت با اندیشه‌های اشعری

در آغاز، عمدهاً حنابله در کنار خلافت قرار داشتند، اما به تدریج عالمان اشعری اقتدار علمی و سیاسی خود را آشکار نمودند و در نتیجه مردم گرایش بسیاری به آنان پیدا کردند، و از سوی دیگر خلافت نیز آنان را ملایم‌تر دید؛ به ویژه آنکه حنابله عقل و منطق را در تفسیر و تبیین دین و متون دینی نادیده می‌گرفتند، در حالی که برخی مسائل با دیدگاه معتدل عقل و نقل حل می‌شد؛ بنابراین در نهایت، زمینه همراهی بیشتر خلافت با اشعاره فراهم شد و اندکی پس از سقوط آل بویه، در دوره سلجوقیان و روی کار آمدن وزیر قدرتمند آنان، مكتب اشعری در بسیاری از قلمروهای اسلامی گسترش یافت.

نتیجه

تعامل و به دنبال آن مباحثت فکری سیاسی امامیه و اشعاره بیشتر به صورت واگرایی بود تا همگرایی. در زمینه همکاری با سلطان جائز، تفاوت میان اشعاره و امامیه آشکار است؛ زیرا اساس تفکر امامیه پیش از دوره آل بویه، بر عدم همراهی با حاکمیت و خلافت بود و حاکمان اموی و عباسی را غیر مشروع می‌پنداشتند و همکاری شیعیان با دربار - مگر در شرایط خاص - روا نبود. همکاری امامیه با آل بویه به شرایط خاص این دوره بازمی‌گردد و رویکرد مصلحت‌اندیشی، در این تعامل روشن است؛ گرچه این نگاه مصلحتی در میان آل بویه نیز وجود داشته است و ایشان گاه بر اساس مصالح سیاسی خود با امامیه و عالمان آنان برخورد می‌کردد؛ مثلاً ممنوعیت برگزاری زیارت عاشورا و برخی مراسم شیعی دیگر، نمونه‌ای از این رویکرد مصلحت‌اندیشانه آل بویه است.

اشاعره نسبت به حاکمیت نگاه مثبت داشتند و در اواخر دوره آل بویه، این رویکرد تقویت شده است. رویکرد امامیه پیش از دوره آل بویه تندتر از اشعاره بود و جنبه منفی نگاه آنان در تعامل با حکومت‌ها روشن بود. در دوره آل بویه نگاه امامیه نسبت به حاکمیت تغییر بنیادی یافت و حتی نسبت به فرقه‌های شیعی و سنی تعديل گردید؛ در نتیجه، می‌توان رویکرد هر دو فرقه را در تعامل سیاسی در این دوره بر اساس یک سیاست دانست؛ گرچه در تبیین این سیاست و عملکرد و شیوه تحقق آن تفاوت‌هایی بین آنان وجود داشته است.

تقیه یکی از مسائل مهم سیاسی در زمینه تعامل فکری سیاسی است که می‌تواند در جای خود مورد توجه باشد؛ بنابراین با یک بررسی تاریخی در این زمینه می‌توان گفت: اشعاره به تقیه عمل ننموده و بارها به مخالفت با امامیه و

حتی فرقه‌های اهل سنت پرداختند، و این رفتار برخاسته از تفکر آنان بوده است؛ اما امامیه گاه بر اساس دیدگاه مکتب خود بر اساس تقیه عمل نکرده‌اند؛ زیرا آنان تقیه را در شرایط وجود خطر برای جان، مال و ناموس مسلمانان واجب می‌دانستند و در نتیجه، تقیه نکردن شیعیان امامی حتی در دوره آل بویه آنها را با خطرهای بسیاری مواجه کرده است؛ چه اینکه برخوردهای تعصّب‌آمیز برخی شیعیان، گاه به درگیری‌ها و خونریزی کشیده می‌شده است و این رفتار بر اساس مکتب آنان نادرست بوده است.

در حقیقت، هر دو گروه امامیه و اشاعره در صدد اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر بودند که سبب بروز تنشی‌هایی در بغداد شد؛ با این تفاوت که اشاعره اصلی فراتر از امر به معروف - که حاکم بر این اصل باشد - نداشتند، اما در باور امامیه اصلی مهم‌تر از امر به معروف به نام «تقیه» وجود داشت که در اولویت قرار داشت؛ زیرا در نبود شرایط تأثیرگذاری، اجرای امر به معروف روا نیست؛ پس عمل به تقیه در اولویت بود. اما بر خلاف این دیدگاه، خود به تقیه عمل نکردند و سبب چالش و بحران و کشتار برخی شیعیان و غیر شیعیان شدند. در مجموع باید گفت: این مسئله نه تنها به تعامل فکری سیاسی این دو فرقه کمک نکرد، بلکه در افزایش چالش و بحران و در نهایت تقابل سیاسی آنان تأثیرگذار بود.

از دیگر مسائل مربوط به تعامل سیاسی، بحث خروج علیه حاکم مسلمان است. به نظر اشاعره قیام با شمشیر و جنگ و فتنه روا نیست، اما دعوت امام مسلمانان به اصلاح جایز است؛ با این حال خروج با شمشیر علیه آنان جایز نیست. اما فرقه امامیه خروج بر اساس عدم مشروعیت واقعی خلفاً و حاکمان را

روا دانسته است؛ در نتیجه تقابل فکر آنان آشکار است. امامیه در بحث راههای اثبات امامت، خروج را به عنوان یکی از این راههای مشروع نپذیرفته است؛ زیرا در دیدگاه امامیه، امام از سوی خدا منصوب شده و شرایط خاصی برای او وجود دارد؛ بنابراین معنای دیگر خروج، بیرون رفتن از اسلام و بندگی خداوند است. به نظر امامیه در صورت عدم حضور امام منصوب و ظلم و ستم حاکم، خروج و قیام در برخی زمان‌ها جایز و در پاره‌ای از اوقات واجب است.

بین این فرق، درباره جهاد نیز اختلاف نظر جدی وجود دارد. می‌توان گفت: اشعاره مانند مذاهب دیگر، جهاد را به عنوان اصل مهم و اولیه می‌پنداشتند نه یک ضرورت مصلحتی؛ به تعبیری دیگر باید گفت: امامیه با شرکت در جهاد به همراه مسلمانان، بر اساس نظر شرعی و اولیه خود عمل نکردند، بلکه مصلحت اسلام و مسلمانان را در نظر گرفتند و حضور در جهاد را به عنوان یک ضرورت ثانوی انجام دادند؛ و گاه اینگونه توجیه می‌کردند که: شیعیان بر اساس یک دستور کلی از سوی امام معصوم زمان خود، به همکاری با سلاطین روی آوردۀ‌اند و در حقیقت پذیرش مسئولیت و کارها در این مسائل با اجازه امام بوده است؛ پس همکاری آنان شرعی است؛ اما اشعاره حاکم را مشروع و در نتیجه همراهی با او را درست و لازم می‌دانستند.

نکته مهم و مورد توجه اینکه: امامیه به مسئله جهاد در کتاب‌های خود اشاره و تصریح کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد این مسئله بر اساس فرایندی دچار تحول شده و با گذشت زمان، مسئله جهاد به صورت شفاف‌تر و مفصل‌تری مطرح گردیده است. اشعاره با وجود چالش‌های فراروی از سوی گروه‌های مخالف مانند معزله و امامیه و حاکمان آل بویه، همچنین از سوی حنابله به تدریج مورد مخالفت قرار

گرفتند و در پی آن با مشکلاتی روپرتو شدند؛ هرچند چالش‌هایی مانند مخالفت صاحب‌منصبان، تعصّب حنابلة سنتی، اتهام‌های فکری و تعصّب شدید پیروان، باعث کندی فعالیت آنان نشد و همچنان در میان رقیبان قدرتمند، پیروز میدان بودند.

اشاعره از راه مناظره، گفت‌وگو، ردیه‌نویسی و برخی امور دیگر، به مقابله با تشیع و جریان امامیه پرداختند و در هر صورت تعامل چندانی بین آنان وجود نداشته است؛ اما نکته اصلی اینجاست که اشاعره از درون اعتزال برخاستند و پس از جدایی از معتزله، عقلانیت را رها نکردند و با آنان موارد اشتراکی داشتند؛ برخلاف حنابله که به طور کلی از اعتزال دوری نمودند.

از سوی دیگر اندیشه‌های اشاعره در پاره‌ای موارد با امامیه سازگاری داشت که بر محور پیوند میان عقل و نقل است؛ زیرا امامیه نیز بر این همین باور بودند؛ از دیگر سو اشاعره با حنابله در زمینه حفظ جایگاه سنت و حدیث، اشتراک نظر داشتند و در این باره تحت تأثیر ابن حنبل بودند. در نتیجه، فرضیه‌ای در اینجا مطرح شده و برخی به دلیل وجود همین شباهت فرضیه را پذیرفته‌اند. فرضیه این است: امامیه و حنابله جریانی در برابر اعتزال بودند و در دوره آل بویه به دلیل ارتباطات فکری بین رهبران و عالمان این دو گروه، گروه جدیدی مکتب اشاعره را بنیان‌گذاری کردند و به تعبیری، مکتب اشاعره از پیوند میان امامیه و حنابله شکل گرفته است.

منابع

١. ابن اثیر، ابوالحسن شیبانی؛ *الکامل فی التاریخ*؛ تحقیق عبدالله قاضی؛ ج ٢، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ ق.
٢. ابن تیمیه حرانی، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم؛ *بیان تلییس الجهمیة فی تأسیس بدھم الکلامیة*؛ تحقیق محمد بن عبدالرحمون؛ مکه: مطبعة الحكومة، ١٣٩٢ ق.
٣. _____؛ *توحید الالوھیة (کتب و رسائل و فتاوی)* [ابن تیمیه]؛ تحقیق عبدالرحمون العاصمی؛ ج ٢، [بی جا]، مکتبة ابن تیمیه، [بی تا].
٤. _____؛ *الصفدیة*؛ تحقیق محمد رشاد سالم؛ ریاض: دارالفضیلہ، ١٤٢١ ق.
٥. ابن جوزی، عبدالرحمون بن علی ابوالفرج؛ *المتنظم فی تاریخ الملوك و الامم*؛ بیروت: دارالصادر، ١٣٨٥ ق.
٦. ابن عساکر دمشقی؛ *ابوالقاسم علی بن حسن شافعی*؛ تبیین کذب المفتری فيما نسب الى الام الشعرا؛ ج ٣، بیروت: دارالکتاب العربي، ١٤٠٤ ق.
٧. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی؛ *البداية والنهاية*؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: داراحیاء التراث العربي، ١٤٠٨ ق.
٨. ابوزهره، محمد؛ *تاریخ مذاہب اسلامی*؛ ترجمه علیرضا ایمانی؛ قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاہب، ١٣٨٤ ق.
٩. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ *الابانه عن اصول الدین*؛ تحقیق دکتر فوقیه؛ قاهره: دارالانصار، ١٣٩٧ ق.
١٠. _____؛ *مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین*؛ تحقیق محبی الدین عبدالحمید؛ قاهره: مکتبة النهضة المصرية، ١٣٦٩ ق.
١١. العروی، عبدالله؛ *مفهوم العقل*؛ الطبعة الثانية، بیروت: المركز الثقافي العربي، ١٩٩٧ م.
١٢. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر؛ *الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه*، ج ٢، بیروت: دارالافق الجديدة، ١٩٧٧ م.
١٣. جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ *تاریخ معتزلة*؛ تهران: گنج دانش، ١٣٦٨.

۱۴. حلبی، ابوصلاح؛ *الكافی فی الفقه*؛ تحقيق رضا استادی؛ اصفهان: مکتبة امیرالمؤمنین علی علیہ السلام.
۱۵. سبکی، تاج الدین بن علی؛ طبقات الشافیه الکبری؛ تحقيق دکتر محمود الطناحی و دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، ج ۲، قاهره: هجر للطباعة، ۱۴۱۳ق.
۱۶. سید مرتضی، علی بن حسین موسوی؛ رسائل المرتضی؛ قم: سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
۱۷. شریف، میان محمد؛ *تاریخ فلسفه در اسلام*؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۸. شوقی احمد، ابراهیم العمرجی؛ *المعتزله فی بغداد و اثرهم فی الحیاة الفکریه و السیاسیه*؛ قاهره: مکتبة المدبولی، ۲۰۰۰م.
۱۹. صدوq، ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی؛ *الهدا*؛ قم: مؤسسه امام هادی علیہ السلام.
۲۰. صدی، صلاح الدین خلیل؛ *الوانی بالوفیات*؛ تحقيق احمد الارناؤوط و تركی مصطفی؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
۲۱. طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن؛ *الاقتصاد*؛ قم: خیام، ۱۴۰۰ق.
۲۲. —————؛ *المبسوط*؛ تحقيق سید محمد تقی کشفی؛ تهران: المکتبة المرضییة، ۱۳۷۸ق.
۲۳. —————؛ *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*؛ قم: قدس و محمدی، [بی تا].
۲۴. کربن، هانری؛ *تاریخ فلسفه اسلامی*؛ ترجمه دکتر اسدالله مبشری؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۵. محمود، محمد احمد علی؛ *الحنبله فی بغداد*؛ بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲۶. مفید، محمد بن محمد عکبری بغدادی؛ *مقننه*؛ ج ۲، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۷. ملطي شافعی، ابوالحسن محمد؛ *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البیاع*؛ تحقيق محمد زاهد الكوثری؛ مصر: المکتبة الازھریه للتراث، ۱۴۱۸ق.
۲۸. موسوی خوبی، سید ابوالقاسم؛ *منهاج الصالحين*؛ چاپ ۲۸، قم: مهر، ۱۴۱۰ق.